درآمد

سخن گفتن از کسی که حساس ترین ایام عمر را با او سپری کرده، برایش دشوار است؛ از این رو به پاسخ هائی کوتاه بسنده می کند؛ با این همه آنچه که او در این گفت و گوی مختصر از یار دیرینش می گوید، با صداقت و لطف خاصی آمیخته است.

۵

« شهید فهیمه سیاری در قامت یک دوست »

در گفت و شنود شاهد یاران با فاطمه دلیلی

در همه احوال امام عصر را ناظر می دید...

کجا با فهمیه آشنا شدید؟

من در سال ۵۷ که وارد حوزه شدم با ایشان آشنا شدم. البته اوایل زیاد با ایشان آشنا نبودم، چون تعداد بچه‌های سال اول معمولاً در حوزه زیاد است. به مرور که بچه‌ها هم اتاق و هم مباحثه می‌شوند، آشنا می‌شوند و اواخر سال اول بود که در مواردی هم دوره بودیم و گاهی نوبتکاری‌هایمان با هم می‌افتاد و آشنا شدیم. در مقطعی هم، هم اتاق بودیم. بچه‌هایی که آن زمان به حوزه می‌آمدند، دانشگاه هم قبول شده بودند، ولی خصوصیات و نفسانیات خاصی داشتند که کمتر در دانشجوها دیده می‌شد. نه تنها ایشان که اغلب بچه‌ها، حال و هوای خاصی داشتند و در آنها از خودخواهی‌ها خبری نبود. به خصوص روی بچه‌های آن دوره تأکید می‌کنم که با کسانی که حالا وارد حوزه می‌شوند و گاهی در پی گرفتن مدرک هستند، خیلی فرق دارند و هرکسی با آن ایده سابق وارده حوزه نمی‌شود. گاهی بچه‌هایی را داشتیم که پنج شش تا ساعت بالای سرشان می‌گذاشتند که اگر با زنگ اولی برای نماز شب بیدار نشدند، ساعت‌های بعدی، آنها را بیدار کند. بعضی از بچه‌ها می‌گفتند ساعت طلبگی می‌گذاریم که خیالمان راحت باشد. بیشتر بچه‌ها در این گونه حال و هواها بودند. فهیمه سیاری را کاش دیده بودید. لحظه‌ای چهره‌اش از جلوی چشمم محو نمی‌شود. یک سیمای بسیار زیاد و معنوی داشت. به نظر من چهره‌اش نورانیت خاصی داشت. ایشان آدم خاصی بود. توی خودش بود و خودش را نشان نمی‌داد، مگر اینکه خیلی به او نزدیک می‌شدید تا به ویژگی‌های او پی می‌بردید.

از نظر نظم و سلیقه و وقت شناسی چگونه بود؟

واقعاً منظم بود و نظم از ظاهرش می‌بارید. بسیار آراسته بود. امروز آراستگی معنی دیگری پیدا کرده است. ظاهر بسیار آراسته و مرتبی داشت و در نهایت سادگی متناسب و زیبا می‌پوشید. هرگز رنگ‌های نامتجانس را با هم نمی‌پوشید. بسیار ظریف و آراسته و چند بعدی بود. بسیار موقر و متین بود. جمع کردن کتاب‌ها و چیدن آنها در قفسه‌ها به شکل خاصی بود. هر دوی ما دقت داشتیم که رختخواب‌ها را خیلی منظم و مرتب روی هم بچینیم، طوری که انگار خط‌کش گذاشته بودند. یکی از دوستان که با هم شوخی داشتیم، می‌آمد و می‌گفت من اصلاً نمی‌توانم تحمل کنم که اینها این‌طور مرتب روی هم چیده شده باشند. باید هر جور شده اینها را به هم بریزیم. خیلی به نظم و ترتیب اهمیت می‌داد. در روزهای کاری، هر وظیفه‌ای را که به عهده می‌گرفت، به نحو احسن انجام می‌داد. به هر حال جاهایی بود که می‌شد از کار طفره رفت و کسی هم متوجه نشود، ولی ایشان هر مسئولیتی را به تمامی انجام می‌داد. پیوسته کسی را ناظر می‌دانست که کارهای انسان را می‌بیند. او در تک تک اعمال و رفتارش آقا امام زمان(عج) را ناظر می‌دانست. عمیقاً به این موضوع اعتقاد داشت. فهیمه مثل همیشه می‌گفت که من خجالت می‌کشم خطایی بکنم، چون آقا ناظر اعمال ما هستند.

از شیوه درس خواندن و عبارات او بگویید.

همه ما به نوعی به درس خواندن توجه داشتیم، ولی ایشان خیلی عالی درس می‌خواند. نام فهیمه واقعاً برازنده او بود، چون همه مسائل را خیلی خوب می‌فهمید و درک می‌کرد. بسیار درک بالایی داشت.

آیا اساتید شما هم روی این درک تکیه داشتند؟

اساتید ما بسیار مراقب بودند که افراد به هیچ وجه از یکدیگر متمایز نباشند و فرقی بین آنها احساس نشود. من مورد خاصی را به یاد ندارم.

آیا نوع پرسش‌هایش با دیگران فرق داشت؟

بسیار منطقی بود. از آنهایی بود که اگر ادامه می‌داد، در رشته فلسفه ادامه می‌داد. حرف بیهوده نمی‌زد. حرف‌هایش سنجیده و متین بودند. آدم پرحرفی نبود و بیشتر در خودش بود.

نوع ارتباطش با دیگران چگونه بود؟

خیلی دیگران را تحویل می‌گرفت و با آنها راحت بود. در عین حال که خیلی ساکت و توی خودش بود، این طور نبود که دیگران از او دور شوند و فاصله بگیرند. خیلی اجتماعی بود.

آیا از تصمیمی که برای رفتن به کردستان گرفت، با شما صحبتی کرد؟

بسیار سریع تصمیم گرفت. من واقعاً متحیر شده بودم. این پیشنهاد کاملاً بالبداهه بود. این طور نبود که فرصتی برای تفکر زیاد و تصمیم‌گیری وجود داشته باشد. یک فراخوان عمومی بود، ولی ایشان خیلی زود لبیک گفت، طوری که من واقعاً متحیر مانده بودم، با اینکه در میان افراد خانواده‌اش کسی را نمی‌شناختم که به جبهه رفته باشد، ولی ایشان خیلی زود به نتیجه رسید و تصمیم گرفت. ما قبلاً برای تبلیغ به جاهای مختلف می‌رفتیم. البته من هیچ وقت توفیق نداشتم که همراه ایشان برای تبلیغ بروم، ولی برای رفتن به کردستان آن زمان، واقعاً تصمیم‌گیری دشوار بود و حتماً او وظیفه خودش می‌دانست که تأخیر نکند و برود.

از یادآوری خاطراتتان با شهید، شادمان می‌شوید یا غمگین؟

همیشه یاد ایشان دلم را از شادمانی خاصی پر می‌کند و احساس می‌کنم دوره بسیار خوب و شیرینی داشتیم. عرض کردم که چهره ایشان طوری بود که وقتی نگاهش می‌کردی، انگار تا ته چهره‌اش را می‌خواندی. خیلی لطیف بود. شاید مادرشان گفته باشند که وقتی برای مدت کوتاهی به زنجان می‌رفت، وقتی می‌خواستند غذایی چیزی بخورند از مادرش می‌پرسید که آیا از این غذا سهمی به فقیری یا مستمندی داده‌اید؟ و تا نمی‌برد و آن سهم را نمی‌داد، غذا نمی‌خورد. به نوعی جمع اضداد بود. از یک طرف بسیار منطقی و استدلالی بود و از یک طرف این طور روحیه لطیفی داشت. روحیه ایشان باعث شده بود که از آن به بعد هرکس که اسم زنجان را می‌برد و من احساس می‌کردم اهل آنجاست، تصورم این بود که چنین روحیه‌ای دارد. علاقه خاصی به زنجانی‌ها پیدا کرده بودم. یادم هست با بچه‌های اتاق‌های دیگر قرار می‌گذاشتیم نماز شب بخوانیم و یک وقت می‌دیدی یک صف طولانی برای این کار تشکیل شده است و من فکر می‌کنم ایشان در تشویق بچه‌ها به این کار، نقش اساسی داشت. بسیار روی معنویت و عوالم روحانی تأکید داشت.

از شهادت فهیمه بگویید.

بعد از شهادت ایشان، صدا و سیما دعوت کرد و برنامه‌ای در آنجا ترتیب دادند و با چند نفر از خانم‌ها رفتیم آنجا. من دو بار رفتم زنجان. یک بار برای تشییع ایشان بود که بسیار تشییع باشکوهی بود. خواهران دو طرف خیابان صف بسته بودند و هر یک، یک شاخه گل به دست داشتند که صحنه بسیار زیبایی بود. مردم شهر واقعاً سنگ تمام گذاشتند. پدر و مادر فهیمه هم واقعاً آدم‌های خاصی هستند. بسیار آدم‌های بی‌غل و غش و صافی هستند. پدر فهیمه را که من دورادور دیدم، ولی با مادرش صحبت‌هایی داشتم و از هیاهوی جامعه، ذره‌ای گردوغبار بر آیینه روح او ندیدم. بسیار صاف و بی‌آلایش بود. به هر حال چنین دختری باید هم در دامان چنین مادری بزرگ شود. پدرش هم بسیار خویشتندار و صبور بودند.

از تأثیر شهادت ایشان بر همسن و سال‌ها، نسل‌های بعد و نیز خودتان صحبت کنید.

هنوز شهادت زنان، خیلی پیش نیامده بود و لذا شهادت فهیمه بسیار تأثیرگذار بود. یادم هست که پس از شهادت ایشان جلسات زیادی در حوزه تشکیل می‌شدند، علما می‌آمدند و صحبت می‌کردند و مردم از بیرون حوزه هم می‌آمدند و این جلسات خیلی تأثیر داشتند. جوان‌ها واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتند.

> زنان شهید
>
> **پیوسته کسی را ناظر می‌دانست که کارهای انسان را می‌بیند. او در تک تک اعمال و رفتارش آقا امام زمان(عج) را ناظر می‌دانست. عمیقاً به این موضوع اعتقاد داشت. فهیمه مثل همیشه می‌گفت که من خجالت می‌کشم خطایی بکنم، چون آقا ناظر اعمال ما هستند.**

آیا جالی خالی او را حس می‌کنید؟

خیلی زیاد. هنوز هم تصور می‌کنم جمع شدن این اضداد در وجود یک نفر، مشکل می‌توان مشاهده کرد. البته خیلی‌ها از دوستان حوزه هستند که با هم ارتباط تلفنی داریم و هر وقت به تهران می‌آیم، حضوراً خدمتشان می‌روم و مستفیض می‌شوم و بسیار انسان‌های متقی و والایی هستند، ولی جمع اضداد در ایشان پدیده خاصی بود.

به نظر شما این قابلیت حاصل چیست؟

حاصل تربیت خانوادگی و خودسازی است. به نظر من هر که قدم در راه دین می‌گذارد و ائمه اطهار را الگوی حقیقی و عملی خود قرار می‌دهد، به این مرتبت و قابلیت می‌رسد. یک مسلمان باید همین طور رفتار کند و جمع این اضداد باشد. از یک سو مستحکم و منطقی و از سوی دیگر لطافت و محبت. انس خاصی به قرآن و نهج‌البلاغه داشت و به آنچه که می‌دانست عمل می‌کرد. بسیار بالاتر و پخته‌تر از سنش بود و برخوردهایش مثل یک خانم جاافتاده بود. ■